



<http://www.arianafghanistan.com>



۲۰۱۶/۰۵/۱۵

احسان الله مایار

جنبش مشروطیت در افغانستان

اثر شادروان پوهاند عبدالحی حبیبی

قسمت نهم

سهام معلمان هندی (جان نثاران اسلام)

وارسیدیم بجائی من و خاطر در عشق
که بود بلبل و پروانه نصیحت گرما

در مشروطیت اول، جوانان خون گرم و اشخاص تند رو رادیکال وجود داشتند که رهبران ایشان فکر اعتدال و احتیاط پسندی بوده اند، و از آغاز کار چنین فکر می کردند که باید برخی عناصر معتدل و تجربه کاردان های امور حزبی را هم در بین خود داشته باشند.

در حدود ۱۹۰۳م هنگامیکه دارالعلوم حبیبیه در کابل کشوده شد، در آنجا علاوه بر برخی از دانشمندان افغانی، برای علوم تدریس علوم طبیعی و ریاضی و جغرافی، به وجود برخی از معلمان خارجی نیاز افتاد، زیرا افغانستان متخصصی در علوم تجزی جدید نداشت.

علمای ما سلسله علوم حکمت و فلسفه و ریاضی را مطابق نصاب تعلیم معقولات قرون وسطی – که در ممالک اسلامی معمول بود – خوانده و با یک رشته معلومات کلاسیک علوم معقول و منقول آشنا بودند، در حالیکه انقلاب صنعتی و رنسانس اروپا، در تمام علوم طبیعی و عقلی، تحول جدیدی که مبنی بر تجربه و آزمایش بود، به وجود آورده بود و علوم جدید در هندوستان با آمدن قوای استعمار انگلیس در قرن ۱۹م و گشایش مکاتب و یونیورسیتی های نوین رواج می یافت.

مفکران افغانی به شمول دربار، توسع و آیین جدید تعلیم و تربیه و تعمیم معارف نوین را مطابق دساتیر تمدن اروپا در مملکت لازم می دیدند و بنابر این بدین فکر افتادند، که برخی از معلمان مسلمان را از مستعمره هندی انگلیس به مکاتب خود بیآورند، تا نو آموزان ما بتوانند با معارف جدید آشنائی یابند و بدین وسیله، علوم جدید و صنعت و حرفت نشو و نما یافته بتواند.

سرمقاله و مضامین یک شماره منشوره سراج الاخبار ۱۳۲۳ق – که ما در سطور سابق آنرا معرفی کردیم – این آرزوی مردم و دربار را به خوبی توضیح می دهد.

در این سلسله اولین دسته معلمان هندی که به افغانستان جلب شدند، داکتر غنی و برادرانش بودند، که برای تدریس و تنظیم مدرسه حبیبیه به کابل آمدند (۱۹۰۳م). به قول میر قاسم خان این داکتر عبدالغنی از مردم جلال پور جتان گجرات، پنجاب و محصل ممتاز کالج علی گر بود، که انگلیس ها او را برای تحصیل عالی به کمبریج فرستادند. نامبرده در سال اخیر تحصیلات خود مریض گردید و نتوانست در امتحان نهائی کامیاب شود. چون نایب السلطنه سردار نصرالله خان به دعوت ملکه ویکتوریا به لندن رفت (۱۳۱۲ق ۱۹۸۵م) وی به خدمتش آمد و گاهی بحیث ترجمان کار کرد، تا که سردار هنگام مراجعت خود، او را به آمدن افغانستان دعوت کرد و سال بعد به کابل آمد و پس از حافظ احمدالدین بحیث مدیر مدرسه حبیبیه مقرر گردید. برادر بزرگ مولوی نجف علی و برادر کهنترش مولوی چراغ علی نیز در زمره معلمین همین مدرسه بوده اند. یکسال بعد هنگامیکه داکتر موصوف طور رخصتی به هند میرفت، اشتباهه یک نوع قاچاق بر او شد و او را در طورخم تلاشی کردند اما چیزی از نزدش نیافتند. نامبرده از این حرکت منزجر گردید و از آمدن به افغانستان استنکاف کرد. چون به امیر واضح شد که آن اشتباهه حقیقت نداشت، دو مرتبه بصورت موکد به او نوشت که هر گاه یک مسلمان راسخ است باید از خدمت مملکت اسلامی دریغ ننماید. همان بود که داکتر غنی به افغانستان باز آمد.

وی در مسأله مشروطه با برادرانش، مولوی محمد حسین - که در عصر امانی مدیر مکاتب ابتدائیه و بعد از آن رئیس تدریسات بود - در ارگ محبوس شد، تا اینکه در وقت سلطنت امان الله خان رها گردید و در هیأت مذاکره صلح و استرداد استقلال وطن به معیت والی علی احمد خان به راولپندی فرستاده شد.

هنگامیکه داکتر غنی پس از حبس یازده ساله، بعد از قتل امیر حبیب الله خان از محبس ارگ بر آمد (۱۲۹۸ش) با کمال احترام استقبال شد و جریده امان افغان با خوشی خیر رهایی از زندانش را نشر کرد و ادامه خدماتش را در افغانستان خواست.

مولوی محمد حسین که ناظر وقایع و همزندان او بود، درباره داکتر غنی چنین می نویسد: «وی صدر مجلس جان نثاران ملت و یا جان نثاران اسلام (دسته هندیان مشروطیت اول) بود، که ۱۱ سال حبس بی جا کشید و لیاقت علمی و اخلاقی وی مسلم بود، که از پنجاب بحیث سنیت سکالر در انگلستان ۱۰ سال تحصیل کرده و در محافل اسلامی لندن به گفتار های فصیح و بلیغ شهرت داشت و امیر عبدالرحمن او را دعوت داده بود، بحیث منشی او به افغانستان بیاید.^۲

^۱ لقب مولوی در هندوستان با کسانی گفته میشود که در علوم دینی یا ادبی اسلامی به زبان عربی یا فارسی دارای مقام استادی باشند. چون هندیان تحصیل کرده معارف جدید به افغانستان آمدند، این لقب احتراماً به آنها هم گفته شد ولو در معارف اسلامی عربی، فارسی دستی نداشتند و فقط در انگلیسی تحصیلات خود را در ریاضی یا طبیعیات انجام داده بودند و در مکاتب افغانستان هم ریاضی و علوم طبیعی و جغرافیا را درس می دادند.

در خود کابل در آن وقت سه خانواده لقب مولوی داشتند :

اول: مولوی عبدالروف مدرس مدرسه شاهی و موس اولین سراج الاخبار با دو پسرش مولوی عبدالواسع و مولوی عبدالرب که درین رساله معرفی شده اند.

دوم: مولوی عبدالرازق عضو میزان تحقیق فقه اسلامی با پسرانش.

سوم: مولوی احمد جان تاجر و پسرش مولوی وممد سرور و اصف که درین کتاب جداگانه معرفی شده اند.

^۲ انقلاب صفحه ۱۱۰

با وجود نظر خوبی که در افغانستان جدید بعد از تحصیل استقلال، نسبت به معلمان هندی موجود بود و اکثر ایشان در معارف جدید به خدمات گماشته شدند، خود دکتر غنی - که رنج دراز زندان را کشیده بود- به بهانه دیدار اقاریش به هند رفت و باز نیامد. وی کتابی به زبان انگلیسی بنام A Review of Politics in Central Asia نوشت که در لاهور ۱۹۲۴م طبع و نشر شد و در کابل فقط یک برادر زاده اش عبدالمجید بن نجف علی باقی ماند. دسته هندیان جان نثاران ملت (اسلام) که در کابل بودند و با مشروطیت خواهان افغان یک جا کار می کردند، شعار خود را به تقلید حزب کانگرس هندوستان، پوشیدن لباس های وطنی قرار داده بودند.^۳

گویند عبدالغنی مرد فکور و مقدامی بود. چون در سنه ۱۳۲۹ق - ۱۹۱۱م قبایل منگل شور کردند و جنرال محمد نادر خان به اصلاح اوضاع آنها گماشته شد، دکتر غنی از درون زندان ارگ، مضمونی را در جراید هند سپرد و در آن نوشته بود، که اگر امیر به دوام مساعی «جان نثاران اسلام» اجازت می داد، چنین واقعه یی ظهور نمی کرد. زیرا نمایندگان تمام مردم و قبایل همواره در حضور امیر بودندی و به تقدیم شکایات مردم پرداختندی و جای شکایت و بغاوت نماندی.^۴

در باره دکتر عبدالغنی از همان اوقات ورودش به افغانستان شایعاتی بوده که او فرستاده مقامات انگلیسی حکمرانان هندوستان است. چون اسناد انتجلس سرویس انگلیسی در هندوستان اکنون از محرمانیت بر آمده و در دسترس پژوهندگان است، کسانی که آنرا دیده اند گویند که در باره دکتر مذکور اسنادی در آن موجود است که وابستگی او را به دستگاه جاسوسی انگلیسی می رساند.

چون خود نویسنده این سطور (حبیبی) آنرا ندیده ام و راوی تقه در خور اعتبار - که آنرا عیناً نقل گرفته و یا نشر کرده باشد - هم موجود نیست بنابر این در اینجا سخنان میر قاسم را که معاصرش بود - نقل می کنیم و آینده را به آیندگان می گذارم تا خود ببینند و یقین حاصل فرمایند ورنه تنها وجود اطلاعات و اسناد در باره کسی در دفتری نمی تواند موجب فساد و بدکاری شخصی باشد، زیرا ممکن است آن اطلاعات در باره اعمال نیکو و مثبت او باشد.

میر قاسم مرحوم می گوید: «گفتند دکتر غنی جاسوس انگلیس بود. هرگاه کسانی که این سخنان را گفته اند از دستگاه انتلجنس سرویس انگلیسی اطلاع واثقی کرده باشند در این صورت تردید آن مشکل است و اگر اظهار شان محض از روی حدس و گمان بوده، پس بهتر است مسأله را از روی حرکت دکتر مذکور تحلیل و قضاوت کنیم: او که به منفعت انگلیس در افغانستان خدمت می کرد، آیا تخلیق و توسعه بخشیدن یک مفکوره ضد ارتجاعی و مطلقیت در افغانستان به مفاد انگلیس بود؟ همین نهضت جسورانه بود، که برای امیر حبیب الله خان، در عدم قبول موافقت نامه منحوس ترکمانچی(؟)^۵ بهانه بزرگی شده، وی در برابر انگلیس اظهار داشت که چگونه می

^۳ انقلاب صفحه ۹۱

^۴ انقلاب صفحه ۱۹۵

^۵ کذا در مقاله میر قاسم خان؟ ولی به گمان من ذهول حافظه است. زیرا معاهده ترکمان چای (نام قریه گرم رود آذربایجان بمعنی دریای ترکمان) در فیروزی ۱۸۲۸م پیش از عهد امیر حبیب الله بین ایران و روسیه تزاری، صورت گرفته و خانات ایروان ونخچوان را در مقابل پرداخت پنج میلیون تومان به روسیه تزاری گذاشته و حقوق خاص گمرکی و محاکمات نظامی را به آن دولت داده بود، که لپن بعد از انقلاب اکتوبر، الغای آنرا اعلان داشت. در اینجا مراد میر قاسم خان مرحوم، معاهده ۱۹۰۷ روس و انگلیس باشد که در ماده اول آن، دولت تزاری، افغانستان را خارج نفوذ خود دانسته و روابط خود را با افغانستان از راه وزرات خارجه انگلیس قبول کرده و مساوات تجارتي طرفین را در افغانستان در

تواند با چنان موافقه علی الرغم رعایت مردم خود، روی موافق نشان دهد؟ دکتر غنی بایست فعالیتی میکرد، که قبول و امضای امیر حبیب الله خان موافقت نامه متذکره زودتر حاصل می شد، تا حسن خدمتش از طرف انگلیس پاداش می دید، نه اینکه اسباب تعطل آنرا فراهم می آورد. اینجانب (میرقاسم) با دکتر غنی ارتباطی ندارم، اما از نظر اخلاق، بدون دلایل مستند، یک انسان و مخصوصاً یک مسلمان را که سال های متمادی به معارف و مطبوعات وطن ما خدمت کرده است، متهم ساختن به فعالیت تخریبی و جاسوسی دور از انصاف است. اگر او جاسوس انگلیس بود، طبعاً اعلیحضرت امان الله خان- که از دشمنان سرسخت انگلیس بود- او را بزودی رها نمی کرد و مخصوصاً در هیأت مذاکره صلح و استرداد استقلال وطن، به معیت والی علی احمد خان به راولپندی نمی فرستاد.»

مولوی محمد حسین :

شخص مهم دیگری که در اول مشروطیت دست داشت و یازده سال حبس دید، یک تن از خانواده اورمر افغانان هندی شده جالندهر (پنجاب) که در یونیورسیتی علی گر تا درجه (بی، ای) درس خوانده و انگلیسی، اردو، فارسی، عربی و پشتو را به خوبی می دانست. وی بعد از تأسیس مدرسه حبیبیه در سنه ۱۹۰۷م به کابل آمد و بحیث معلم تاریخ و جغرافیا در آن مدرسه مقرر شد و با مشروطه خواهان افغان محشور گشت و بعد از دکتر غنی از اراکین جمعیت جان نثاران ملت بود که به عمر ۲۶ سالگی در سنه ۱۹۰۹م ۱۳۲۷ق با گروه مشروطه خواهان در ارگ کابل محبوس گشت و بعد از یازده سال با جلوس امان الله خان ۱۳۳۸ق رها گردید، وی در محبس قرآن عظیم را حفظ کرد و به مطالعه دقیق تفسیر آن پرداخت. چون عربی را در کالج علی گره خوانده بود، خود را به علوم اسلامی واقف تر ساخت و بعد از رهایی به دربار امانی محشور و در سنه ۱۲۹۸ش بحیث مدیر مکاتب ابتدائیه کابل^۶ در محافل تعلیمی سرآمد اقران بود، تا که در حدود ۱۳۰۵ش به ریاست تدریسات عمومی در وزارت معارف گماشته شد.

مولوی محمد حسین با شخصیت زمانه سازی با رژیم امانی موافقت داشت و کتاب «افغان پادشاه» را در مدح اوضاع دوره امانی به اردو نوشت که در سنه ۱۳۴۶ق در لاهور چاپ شده است. ولی در هنگامیکه در زمستان ۱۳۰۷ش حبیب الله بچه سقاو کابل را گرفت، وی مدیر جریده ارتجاعی بنام «حبیب الاسلام» شد و انواع ناسزا به امان الله خان روا داشت و بعد از چند ماه از کابل گریخت و به هند رفت.

چون در ماه میزان ۱۳۰۸ش محمد نادر خان کابل را گرفت و پادشاه شد، وی در (جالندهر) کتاب «انقلاب افغانستان» را به اردو نشر داد که سرپا مملوست به مدایح نادرخان و خاندانش و تذمیم و تقبیح امان الله خان و رجال عصرش. این دو اثر- اگر چه بیطرفانه نیست- ولی مشاهدات او را در مدت ۲۵ سال زندگیش در کابل حاویست که برای مورخان مدرک خوبی شده می تواند (با تر و خشکی که در هر دو کتاب موجود است).

ماده چهارم آن پذیرفت. ولی امیر حبیب الله از تصدیق این معاهده خودداری نمود و طرفین آنرا بدون موافقت پادشاه افغانستان مرعی الاجرا دانستند و امیر هم سکوت نمود.

^۶ انقلاب صفحه ۲۱

محمد حسین مرد پُرکاری بود، در کابل ۷۵ کتاب و رساله را به زبان های فارسی، اردو، انگلیسی و پشتو نوشت که ۱۳ جلد آن در نصاب تعلیمی وزارت معارف چاپ گردید و ۱۸ جلد را به امان الله خان تقدیم داشته و پنج جلد دیگر را برای دارالتالیف معارف نوشته و یا ترجمه کرده و باقی هم در هند مطبوع یا نا مطبوع بوده است.^۷ در حدود ۱۲۹۹ش «مجله معرف معارف» را هم او نشر می کرد، که در آن «جهاد اکبر» یک ناول فارسی خود را هم به تدریج به چاپ می سپرد که وقایع جنگ اول افغان و انگلیس را با تصویر احساسات وطن پرستی و جهاد دوستی مردم افغانستان مطابق به محاوره عامه کابل می نوشت و این اولین ناول نگاشته شده به فارسی است که در مطبوعات افغانی نشر شده است.

وی در فهرست کتاب خود، کتابی را به زبان اردو ذکر می کند که بر احوال جمعیت مشروطه خواهان اول نوشته بود و متأسفانه نشر نشده است.

بهر صورت کاریکه محمد حسین خان در معارف افغانستان انجام داده و زحمات یازده ساله حبشش در راه مشروطیت و تالیفاتش در باره شناسایی افغانستان- با وجود شخصیت زمانه ساز و مذبذبش در خور فراموشی نیست.



ادامه دارد

^۷ انقلاب، فهرست های آخر کتاب.